



روح‌الله اژدری: افغانستان سرزمین تشکیلات سیاسی است و ۲۹۲ انجمن و جبهه و اتحاد در این کشور ظهور و بروز یافته و سه کنش سیاسی پرداخته‌اند اما در این میان گروه

طالبان شکلی متمایز دارد. مبارزه با نیروهای خارجی و اجرای احکام الهی یک موضوع استثنایی نیست که موجب ماندگاری طالبان شود. آنچه طالبان را از سایر احزاب و انجمن‌ها متمایز و ماندگار کرده است، یک فرهنگ سازمانی ایدئولوژیک است که از حرکت را قادر کرده است برای مدت بیش از ۲۰ سال به رغم همه جنگ‌ها و تحریم‌ها و فشارها زنده بماند. شاید بتوان عناصری مثل دینداری، تکریم و اطاعت‌پذیری از رهبر، تعصب مذهبی، ساده‌زیستی، جهادگرایی و شهادت‌طلبی انتحاری را از عناصر این فرهنگ دانست. طالبان این فرهنگ سازمانی خود را بر پایه اعتقادی منسجم از مذهب حنفی البته با تفسیری آمیخته با اندیشه وهابی تحکیم می‌بخشد که در آن مفاهیمی چون جهاد، شهادت، ترویج خیر و سرکوب شر بسیار برجسته می‌شود. مدارس دیوبندی پاکستان و افغانستان و کمیسیون فرهنگی طالبان که مسؤلیت تولید فرهنگ و گفتمان جهادی طالبان را بر عهده دارد، در طول سال‌های بعد از سقوط طالبان به تولید محتوا در فرهنگ‌سازی گفتمان جهادی در میان نیروهای جنبش طالبان فعال بوده است. بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ این کمیسیون نسخه‌های متعدد مکتوبی برای راهنمای مجاهدین منتشر و توزیع کرده است. این مکتوبات آموزه‌های متعددی را به عنوان عنصر اصلی گفتمان طالبان ترویج می‌کند. اطاعت از امیرالمومنین، رفتار مجاهدین و معاملات آنها با مردم و دشمن را تبیین می‌کند. یکی از مهم‌ترین آموزه‌های ایدئولوژیک طالبان اطاعت‌پذیری از امیرالمومنین است. در اندیشه طالبان موفقیت طالبان به انسجام همه اعضای آن بستگی دارد. حفظ وحدت و اطاعت از امیرالمومنین از طریق زنجیره فرماندهی، عامل موفقیت قلمداد می‌شود. شخص طالب باید به این عقیده برسد که خدا از طریق شخص امیرالمومنین اراده‌ای را عملیاتی می‌کند، لذا در ساختار طالبان شورای طالبان در صورت اختلاف با امیر، باید بدون چون و چرا از نظر امیرالمومنین اطاعت کند. این اطاعت زمانی پایان می‌پذیرد که امیر دستوراتی خلاف شرع صادر کند. در ساختار طالبان نوعی گردش مدیریت وجود دارد. این چرخش برای جلوگیری از ایجاد شکاف بین مبارزان در نظر گرفته شده است. دوره فرماندهی نظامی یا غیرنظامی در طالبان نسبتاً کوتاه است. بر خلاف میراث عقاید قبیله‌ای و سنتی پشتون‌گرایی و زندگی امپراتوری مغولی که آمیخته با فرهنگ ثروت‌اندوزی و اشرافی‌گری است و در فرهنگ افغان‌ها ریشه دارد، طالبان به نوعی اخلاق ساده‌زیستی تأکید دارد.

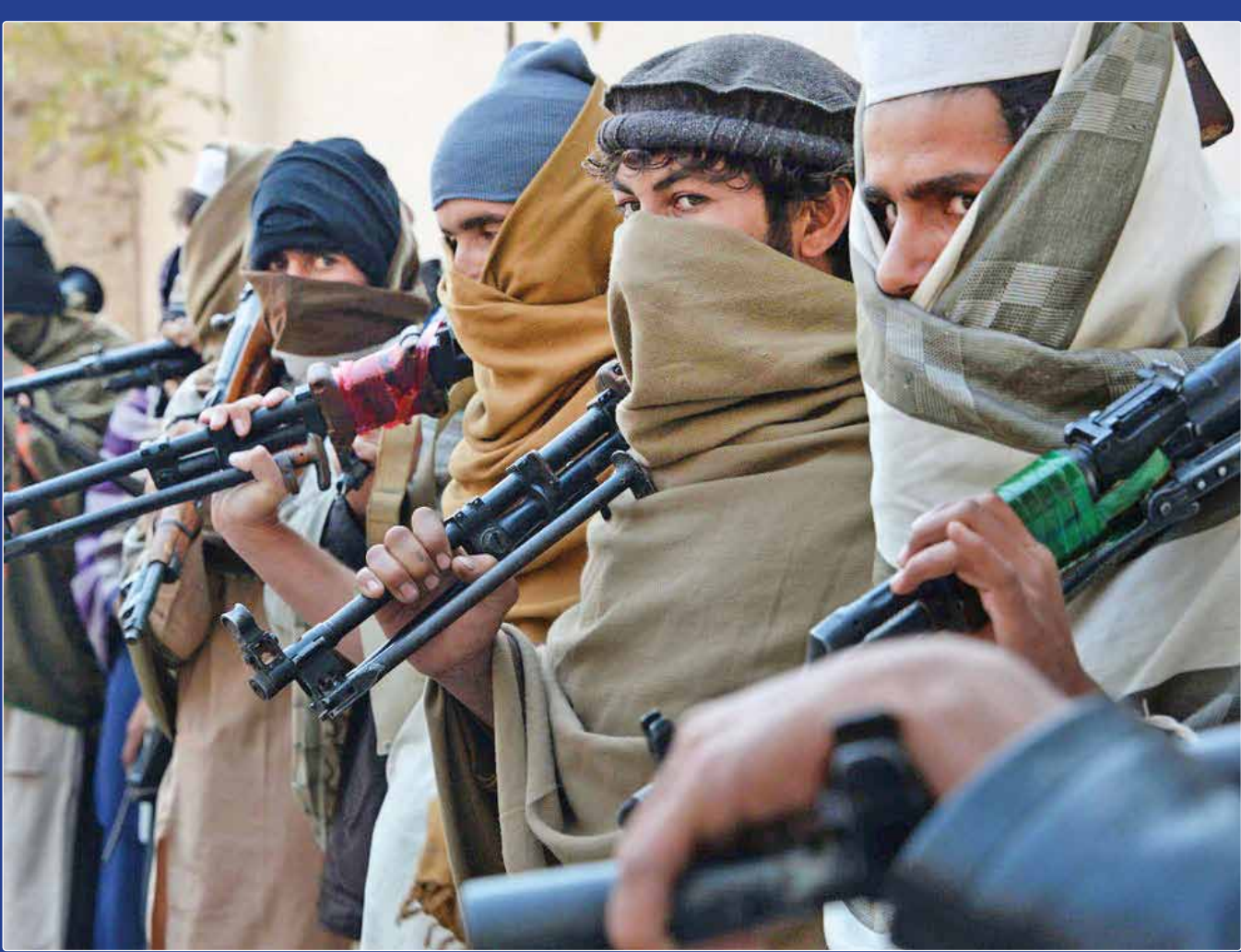
فرهنگ سازمانی طالبان برگرفته از مدارس دیوبندی، فقه اهل سنت حنفی در پاکستان و افغانستان، با اندیشه‌های سلفی وهابی آمیخته است و به رغم ادعای عدم قبیله‌گرایی، شدت آمیخته با قبیله‌گرایی و قشریگری است. «بولی حسام» از علمای افغانستان می‌گوید: «طالبان بیشتر از اینکه دیوبندی عمل کند، قشری و قبیله‌ای برخورد می‌کند. یک شاخه مستقل هستند با اخوانی‌ها، جماعتی‌ها و مودودی‌ها سر سازش ندارند. آن چیزی را که در عیش و قبیله ترجیح دارد، هم آن را مدنظر دارند تا اینکه ببینند دین چه می‌گوید».

یکی از مفاهیم بنیادی طالبان جهاد است. جهاد با کفار به عنوان یک تکلیف و وظیفه دینی از زمان جنگ شوروی در افغانستان در ادبیات سیاسی و نظامی جایز باز کرد اما طالبان جهاد را به عنوان تکلیف همیشگی روحانیون، به یکی از اصول اساسی خود تبدیل کرد تا با کفار، اشغالگران و روافض به نیت انجام یک دستور الهی همیشه در جنگ باشند. از دل این اصل بنیادین اندیشه سلفی طالبان، نوعی جهاد انتحاری نیز بیرون آمد که نظامیان و غیرنظامیان را مورد هدف قرار می‌داد. نخستین بمب‌گذاری انتحاری که بعدها به عنوان یک مؤلفه هویتی طالبان خود را نشان داد، ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد که ۲ فعال جهادی القاعده هم‌زمان با طالبان خود را برای ترور «احمد شاه مسعود» رهبر اتحاد شمال افغانستان منفجر کردند. این روش جهادی به سرعت پس از سقوط طالبان گسترش یافت. به نحوی که بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ به بیش از ۲۵ مورد و در سال ۲۰۰۵ به یکصد مورد در سال افزایش یافت. ساختار امیرالمومنین آغاز می‌شود. امیر رهبر عالی و منبع تمام اختیارات در جنبش طالبان است. اگر چه نقش تام‌الاختیار امیرالمومنین در دوره حکومت طالبان بر افغانستان پررنگ بود اما پس از سقوط این رژیم و خروج ملا عمر از قندهار، بیشتر تبدیل به نقشی نمادین شد. در واقع اداره طالبان چون از تمرکز خارج شده و جغرافیایی لازم را از دست داده است، توسط نمایندگان مرتبط با رهبر اداره می‌شود. آنها مشروعیت خود را از رهبر می‌گیرند. ساختار رهبری جنبش طالبان متشکل از معاون رهبر است که ۳ شاخه عقیدتی، نظامی و گفت‌وگو‌ی صلح را به عهده دارد. اعضای شورای رهبری از رهبران عالی طالبان هستند که به عنوان کابینه طالبان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی به رهبر یا امیر مشورت می‌دهند و لسی تابع تصمیم نهایی رهبر یا امیر هستند. بنابراین تصمیمات شورا برای امیر یا رهبر الزام‌آور نیست. همچنین شورای رهبری بر کمیسیون‌ها نظارت دارد. بیش از ۱۰ کمیسیون در ساختار طالبان وجود دارد که هر کدام وظایفی را بر عهده دارند. مطالعاتی که بر مبنای گفته‌های ۲ پیشگسوت طالبان انجام شده و شامل ۲۱ لیست ۲۱ نفره

ایدئولوژی و ساختار طالبان

۵۱ نفره از اعضای شورای رهبری است، نشان می‌دهد اعضای شورای رهبری و فرمانداران طالبان عموماً در یک مدرسه تحصیل و در دوره حکومت طالبان در این جنبش خدمت کرده‌اند و اکثریت پشتون هستند. این سابقه تحصیل و مبارزه و تعلق قومیتی نشان می‌دهد طالبان توسط یک شبکه خالص بسته عمل می‌کند. بخش رده بالای طالبان توانسته‌اند تا سطوح بالای مدارس دینی تحصیل کنند اما اکثر پیروان کسانی هستند که مدت زمان کمی در این مدارس دینی تحصیل کرده و به همین خاطر به جای مولوی به آنان آخوند اطلاق می‌شود. تحصیل در سطوح بالای دینی می‌تواند امتیازی برای حضور در رده‌های بالای طالبان محسوب شود. فرهنگ طالبانی، آموزش یافتگان در مدارس دینی افغانستان و پاکستان را افراد برتر و برگزیده معرفی می‌کند. طالبان تلاش دارد این ترجیح را در درون جنبش برای تحصیلکردگان مدارس دینی حفظ کند، لذا بسیاری از پیروان در تلاشند زمان کوتاهی هم که شده باشد، در این مدارس شاگردی کنند تا توجیهی برای کسب موقعیت در طالبان باشند. به طور مثال «جلال‌الدین حقانی» که به عنوان فرمانده میدانی طالبان شناخته می‌شود و به رغم اینکه جایگاه مهمی در فرمانداری پکتیکا داشت و قدرت بسیج شبکه او توانست پایگاه عملیاتی طالبان را در وزیرستان و منطقه بزرگ پکتیکا فراهم کند، برای مدتی بسیار کم در یکی از مدارس دینی شاگردی کرد تا سابقه حکمرانی طالبان

با این تفصیل می‌توان دریافت طالبان با دیدگاهی بسته و با بازگشت به نگرش‌های مذهبی متحجر عمل می‌کند و سابقه تاریخی حکمرانی‌اش نشان می‌دهد در حکمرانی کاملاً پایبند به اندیشه‌های ایدئولوژیک آمیخته با فرهنگ قومیت پشتون است. طالبان پس از تصرف افغانستان از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ با نام امارت اسلامی افغانستان در این کشور حکومت کرد که مرتکب قتل عام علیه غیرنظامیان افغان شد، از تأمین غذا برای غیرنظامیان، توسط سازمان ملل جلوگیری کرد، هزاران خانه را ویران کرد، مردم بسیاری را مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه کرد و قوانین سخت و سخی را در رابطه با زنان به مورد اجرا گذاشت؛ هیچ زنی بدون مجوز اجازه خروج از منزل نداشت و زنان مجبور به پوشیدن برقع شدند. همچنین از تحصیل و حضور در جامعه محروم شدند و با کوچک‌ترین خلاف مورد حد قرار گرفتند. طالب‌ها مردم را حتی از تفریحاتی مثل بادبادک‌بازی و نگهداری پرندگان محروم کردند، به تخریب آثار باستانی هزاران ساله مثل مجسمه مشهور بودا اقدام کردند، با هر گونه مظاهر تکنولوژیک با این استدلال که اینها زمان پیامبر نبوده‌اند مخالفت کردند، عکاسی‌ها را تعطیل کردند، دوربین‌های فیلمبرداری، عکاسی و تلویزیونی را شکستند، سینماها را تعطیل کردند و برای ریش مردان اندازه استاندارد



ایران و ظهور و سقوط طالبان (قسمت دوم)

ایدئولوژی و ساختار طالبان

مشخص کردند. همه این روش‌های حکمرانی ریشه در اندیشه مدارس دیوبندی دارد که متأسفانه به نام اسلام اعلام و منجر به تخریب چهره اسلام در دنیا شده و می‌شود. ■ آیا طالبان دچار تغییر موضع راهبردی و ایدئولوژیک شده است؟ سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ و دوری این گروه از قدرت شاید برای برخی این مساله مهم را پیش آورد که ممکن است طالبان پس از شکست، تحریم و فشار شدید ملی و بین‌المللی، دچار یک تغییر موضع راهبردی و ایدئولوژیک شده باشد اما به نظر نگارنده، طالبان در طول مدت دوری از قدرت و مبارزه مسلحانه در افغانستان تجربیاتی کسب کرده اما دچار تغییر موضع راهبردی نشده است. کسب طالبان دارای ۲ ویژگی هویتی است: اول به دنبال کسب قدرت و تشکیل یک حکومت اسلامی است و دوم، قرابت خاصی از اسلام دارد که بسیار خشن و واپسگرایانه است. عدول از این ۲ موضوع در واقع ضدیت با خویشتن خویش است. تاکنون هیچ نشانه‌ای از طالبان مبنی بر عقب‌نشینی از تشکیل حکومت اسلامی یا تجدیدنظر در برداشت‌های واپسگرایانه دینی از اسلام دیده نشده است، لذا به نظر می‌رسد آن چیزی که از طالبان در رابطه با صلح‌طلبی یا مطالبی درباره همزیستی با قومیت‌ها و مذاهب مثل تشیع و حقوق زنان شنیده می‌شود، نوعی تغییر تاکتیک و راهبردی سیاسی برای کسب قدرت است.

■ تجربیات طالبان و امنیت ایران طالبان مذاکرات را برای مشروعیت‌بخشی به خود جهت کسب قدرت در افغانستان نیاز دارد. طالبان از دوره قبلی حکومت در حالی که فقط توسط پاکستان، امارات و عربستان به رسمیت شناخته شده، آموخته است مذاکره با آمریکا، ایران و روسیه نوعی مقبولیت بین‌المللی برایش به همراه دارد آن را در رسیدن به قدرت کمک می‌کند

مشروعیت شکننده دولت است و با این هدف است که دست به تغییر موضع نسبت به همکاری با شیعیان در افغانستان زده است. اقدام طالبان در انتصاب یک فرماندار شیعه به نام «بولی مهدی مجاهد» برای فرمانداری بلخاب در همین راستا ارزیابی می‌شود. این گردش موضع نسبت به شیعیان یک تاکتیک سیاسی محسوب می‌شود، نه یک تغییر موضع ایدئولوژیک و راهبردی نیست به شیعیانی که آنان را رافضی و کافر قلمداد می‌کنند. سابقه خیانت طالبان به شهید مزاری هنگام اشغال کابل و کشتار شیعیان و همچنین شهادت دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف می‌تواند مصداق خوبی برای کذب بودن رفتار امروز طالبان تلقی شود. به همین دلیل تاکتیک سیاسی امروز می‌تواند موقتی محسوب شود و پس از کسب قدرت توسط طالبان عدول از آن محتمل است. برخی این تغییر موضع را در راستای کسب رضایت حامی قدرتمند خارجی شیعیان یعنی ایران تفسیر می‌کنند که البته در شرایط کنونی طالبان به وجود یک رابطه مسالمت‌آمیز با همسایگان نیاز دارد اما این تاکتیک تغییر در نگاه تکفیری طالبان نسبت به شیعیان و بالطبع نسبت به ملت ایران ندارد. طالبان از جنگ‌های پیشین و دوره حاکمیت خود آموخته است در شرایط فعلی جنگ را به سوی منازعه قومی و قبیله‌ای و مذهبی نکشاند. آنها خود را در مقابل دولت مرکزی تعریف می‌کنند، لذا سایر اقوام افغانستان نیز فعلاً منتظرند نتیجه مقاومت نظامیان را ببینند. طالبان مطمئن است اگر منازعه افغانستان را تبدیل به تقابل قومی و مذهبی کند، گروه‌های قومی ازبک‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ترکمن‌ها حاضر به پذیرش نظرات و سیاست‌های طالبان نخواهند بود و این موضوع می‌تواند به مسلح شدن آنها در تقابل با طالبان بینجامد و جنگ داخلی در افغانستان را طولانی و فرسایشی کند که طالبان از آن نفعی نخواهد برد.

تلاش طالبان برای دستیابی به نقاط استراتژیک در شمال افغانستان و همچنین نقاط مرزی با جمهوری اسلامی ایران ریشه در تجربه تاریخی عقب‌نشینی احمدشاه مسعود به دره پنجشیر دارد که توانست با همکاری جمهوری اسلامی ایران توسط سپاه قدس به فرماندهی سردار شهید سلیمانی از نابودی کامل دولت مجاهدین افغانستان جلوگیری کند، لذا طالبان می‌داند مرد بزرگی همچون شهید احمدشاه مسعود اکنون دیگر در افغانستان وجود ندارد اما نقطه استراتژیک شمال افغانستان و مرز با ایران می‌تواند مانع از آن شود که طالبان بتواند بر کل افغانستان حاکم شود.

طالبان چون ریشه در افغانستان دارد، لذا هیچ قدرت رقیبی را در حوزه نفوذ و جغرافیایی افغانستان نمی‌پذیرد. اتحاد طالبان با القاعده این روحیه و آرمان ملی را نفی نمی‌کند. اختلاف طالبان با داعش در افغانستان یک اختلاف ایدئولوژیک محسوب نمی‌شود، بلکه ریشه در قدرت دارد. بسیاری از نیروهای داعش با هویت افغان در واقع افراد

جداشده از طالبان هستند که پرچم سفید را پایین کشیده و پرچم سیاه داعش را برافراشته‌اند. گروه طالبان به دنبال کسب قدرت و تشکیل یک حکومت اسلامی است و در قدرت‌طلبی به مساله ملیت افغان توجه دارد، لذا از تقسیم قدرت با گروهی مثل داعش که متشکل از ملیت‌های مختلف است پرهیز می‌کند. داعش به دنبال تشکیل خلافت اسلامی است که افغانستان یا به قول آنها امارت اسلامی خراسان بخشی از آن است ولی طالبان دنبال نوعی امارت اسلامی فقط در جغرافیای افغانستان است. قرابت ایدئولوژیک طالبان با داعش امری روشن است، چرا که گروه طالبان تحت تأثیر تعلیم مدارس دینی تحت مدیریت مدرسین وهابی عربستان سعودی در دهه ۱۹۸۰ در پاکستان و افغانستان از اصول مذهب حنفی فاصله گرفته و به وهابیت نزدیک شده است، لذا به نظر می‌رسد این آرمان مشترک ایدئولوژیک پتانسیل لازم برای وحدت داعش و طالبان را فراهم می‌کند یا حداقل همکاری نزدیک آنها را محتمل می‌کند. این اتحاد می‌تواند یک تهدید امنیتی بزرگ برای ایران به وجود آورد. ضمن اینکه گروه‌های تروریستی مثل جیش‌الظلم که دارای قرابت ایدئولوژیک با طالبان و القاعده و داعش هستند، ممکن است در صورت حاکمیت طالبان در افغانستان از جغرافیا، آموزش و کمک‌های مالی و تسلیحاتی برخوردار شوند که باز تهدید امنیتی را دوچندان می‌کند. بر اساس ادعای آمریکایی‌ها، ایران پس از شکل‌گیری داعش در افغانستان روابطی را با طالبان برقرار کرده و کمک‌هایی را به طالبان کرده است. اگر این ادعا را درست تلقی کنیم و رابطه با طالبان را به معنی راهبرد ایران برای دفع ۲ شر بزرگ یعنی آمریکا و داعش قلمداد کنیم، باز این سوال مهم وجود دارد که آیا ایران می‌تواند روی طالبان به عنوان یک شریک راهبردی و داخل در محور مقاومت حساب باز کند؟ جواب این سوال از دید نگارنده منفی است. اصل مهم در شراکت راهبردی برای ایران قرابت ایدئولوژیک است. هرگز رابطه ایران و طالبان نمی‌تواند مثل رابطه ایران با حزب‌الله یا انصارالله باشد. خوشحالی از خروج آمریکا از افغانستان نباید ما را چنان غفلت‌زده کند که از قدرت گرفتن دشمن دیگری در افغانستان چشم‌پوشیم. آمریکا را می‌توان در مقابل طالبان دشمن دانا توصیف کرد که حداقل در دشمنی خود محاسبه‌گرش عمل می‌کند اما طالبان دشمنی انباشته از جهل و کینه است که به دشمنی جاهلانه خود رنگ و بوی اعتقادی می‌دهد.

طالبان با دولت ترامپ در فوریه ۲۰۲۰ توافقنامه‌ای امضا کرد که از مفاد مهم آن آغاز گفت‌وگوهای مستقیم صلح با دولت افغانستان بود. در توافقنامه با طالبان آمریکا متعهد شد اگر طالبان به تعهدات خود از جمله قطع ارتباط با گروه‌های تروریستی عمل کند، همه نیروهای آمریکایی و ناتو را از ماه مه ۲۰۲۱ از افغانستان خارج کند اما خود آمریکایی‌ها استدلال می‌کنند طالبان به این تعهد عمل نکرده است. خروج آمریکایی‌ها از افغانستان هم‌زمان با ظهور طالبان با ابزار جنگ به جای گفت‌وگو و روش دموکراتیک نشان می‌دهد طالبان همان طالبان عهدشکن و استیلاگر دهه ۷۰ است و آمریکا هم به رغم ادعا تعهدی در مقابل روند صلح داخلی افغانستان و حمایت از نهادهای دموکراتیک ندارد. به نظر می‌رسد آمریکا در قضیه افغانستان از راهبرد موازنه ضعف استفاده می‌کند. استراتژی موازنه ضعف پیگیری تضعیف ۲ متخاصم است که هر دوی آنها خیمه‌های گسترده و مجموعه‌ای از کشورهای دیگر هستند که اینها ضعیف‌ترین آنها برای کشور یا کشورهای ثالث منفعی را به دنبال دارد. خصومت دیرینه آمریکا با طالبان و ایران دلیل مناسبی برای اتخاذ چنین راهبردی است. به نظر نگارنده آمریکا به مرور در این صحنه طرف طالبان را خواهد گرفت، لذا باید از به قدرت رسیدن یک امارت اسلامی آمریکایی در افغانستان نگران بود. علاوه بر این نگرانی‌ها باید به مساله دیگری نیز اشاره کرد که برای ایران بسیار حائز اهمیت از جنبه اقتصادی، اجتماعی و امنیتی است. در صورت تکرار حکمرانی طالبان به شیوه سابق، تجارت ایران با این کشور در خطر جدی قرار خواهد گرفت. با توجه به اینکه طالبان بیشترین درآمد خود را تاکنون در مناطق تحت کنترل از طریق کنت و تولید تریاک به دست می‌آورد، در صورت حاکمیت بر افغانستان بر توسعه تولید مواد مخدر خواهد افزود و جامعه هدف آن قطعا ایران خواهد بود. همچنین ایران مسیر ترانزیت مناسبی برای حمل مواد مخدر به اروپاست. این موضوع می‌تواند برای ایران هزینه‌های زیاد مادی و معنوی به همراه داشته باشد.

طالبان مذاکرات را برای مشروعیت‌بخشی به خود جهت کسب قدرت در افغانستان نیاز دارد. طالبان از دوره قبلی حکومت در حالی که فقط توسط پاکستان، امارات و عربستان به رسمیت شناخته شده، آموخته است مذاکره با آمریکا، ایران و روسیه نوعی مقبولیت بین‌المللی برایش به همراه دارد آن را در رسیدن به قدرت کمک می‌کند

